آیین و سینما

چون روزگار دنیا سپری شود ۱۶

حسرت طبقه متوسط ۱۷

ادبیات و کتاب

گفت‌وگو با محمدکاظم مزینانی ... ۱۸

درباره روسا مونترو ۱۹

حکمت و اندیشه

شرمندگی از لیبرالیسم ۲۰

پتکی بر ذهن بشر ۲۱

تاریخ مشروطه

باقرخان سالار ملی ۲۲

عکس: علی تبریزی

گزارشی از پشت صحنه مجموعه تلویزیونی «زیر تیغ» به کارگردانی محمدرضا هنرمند

وقتی که تنها باشی

مهرزاد ارشادی‌فر

در تردید آسمان بین باریدن و نباریدن و در واپسی یک روز بهاری با عجله و بعد از مدتی قرار و مدار گذاشتن و نگذاشتن به سایه یک مسجد کوچک در کوچه پس‌کوچه‌های حوالی جایی به نام زندان قصر پیشین که اینک می‌خواهد هزاران شکل و هزاران نام داشته باشد، در کنار تیمی حرفه‌ای و مصمم در پروژه تلویزیونی زیر تیغ قرار گرفتم. پروژه‌ای که چندماهی است شروع شده و اینک به صحنه‌های اصلی خود رسیده. این بار نیز محمدرضا هنرمند اکیپی حرفه‌ای را برای کار خود بعد از سال‌ها که از کار کاکتوس۳ گذشته انتخاب کرده و خود را به پایان زیر تیغ نزدیک می‌کند، تا خود را از دغدغه آنچه بر ذهن او می‌گذرد رها سازد. آنچه در ذهن هنرمند و تیم او می‌گذرد شاید همان باشد که سال‌ها است به گفتار مختلف گفته شده است اما این بار آنها شاید به دنبال تعریفی دوباره هستند؛ حدیث نفس انسان.

■ برداشت اول:

به گمانم منشی صحنه باشد! وایت‌بردی که کلاکت نامیده شده را جلوی دوربین می‌برد. کارگردان در تردید قبول صحنه، بازیگر پشت به دوربین می‌کند و تا ابتدای کوچه می‌رود، گویی پشت به جهان کرده است. کات. کارگردان بازی را پذیرفته، یا نه، پذیرفته تصویر را نپذیرفته. بازیگر به جای اولش برمی‌گردد. منشی صحنه دوباره به جلوی دوربین می‌رود و من فکر می‌کنم که من به چندمین بار تکرار رسیده‌ام. بازیگر اول که جوان‌تر می‌زند در فضایی بین کوچه تنگ رو به مسجد و پشت به دوربین شروع می‌کند:

–اوس محمود (مکث می‌کند) محمود آقا...؟

کات. به جمعیت کوچه اضافه شده. زنی که داشته به خرید می‌رفته، با سبدی خالی از پشت پشت مردم سرک می‌کشد. وایت‌برد کنار می‌رود.

– اوس محمود، چرا با این عجله، اوس محمود؟

اوس محمود به بازیگر جوان نگاه می‌کند و گویی به دنبال جوابی است معلوم. جوان منتظر سئوال نمی‌ماند.

– معلومه، پس چی. اعتراف کرده، ولی...

و ادامه می‌دهد:

– اعتراف کرده اوس جعفر روکشته.

کات. این بور نوری که نور کوچه را عوض کرده مناسب نیست. وقت خوبی است برای تمرین دیالوگ‌ها.

جوان تمرکز می‌کند. من مانده‌ام او دیالوگ را زمزمه می‌کند یا چیزی که شبیه کنکاشی است با خودش. کلاکت دوباره از روبه‌روی لنز رد می‌شود. بازیگری که اوس محمود است نیم‌نگاهی به زمین دارد و زیرچشمی به بازیگر جوان. جوان مردد است که محمود به او پاسخ می‌دهد یا نه. محمود مکثی طولانی می‌کند بین نگاه به زمین و رفتن و دوباره پشت به دوربین می‌کند و می‌رود. می‌رود بی‌آنکه بداند جمعیت پشت سر او و پشت دوربین کی به او خواهند گفت تمام شده. آن‌قدر می‌رود تا کوچه تمام می‌شود. زاویه دوربین عوض می‌شود. کودکی که کلوچه‌ای را با عشق گشوده نمی‌داند چرا و او نیز مثل بقیه پشت دوربینی‌ها آهسته صحبت می‌کند و من بی‌گمان می‌دانم که نمی‌داند چرا باید در سکوت به کلوچه‌اش گاز بزند.

■ برداشت دوم:

در واپسی آسمان بین ابر و باران، پس از جست‌وجوی کمی در میان چند کوچه پس‌کوچه قدیمی توانستم به لوکیشن محل ضبط آخرین ساخته محمدرضا هنرمند برسم. نشانی سرراست نبود اما مسجدی که برای نشانی به ما داده بودند ما را راحت‌تر به مقصد رساند. یک مسجد کوچک در میانه کوچه‌ای با مناره‌های فیروزه‌ای رنگ نه‌چندان بلند. نشانی دیگری هم داشت شلوغی کوچه. شلوغی به خصوصی که در سکوت برقرار شده بود. یکی داشت از میانه پنجره رو به کوچه‌شان که لابد تا حالا کمتر باز شده بود به رفتار شاید عجیب! تیم ضبط نگاه می‌کرد و یکی انگاری تصادفی قبل از رفتن به خرید روزانه به آنجا رسیده بود. نمی‌دانم بعدها چه خواهد گذشت و یا خواهد گذشت اما بی‌گمان آن مسجد هزاران حرمت را به کوچه داده است که گویی اعضای تیم ضبط نیز دچار آن شده‌اند. کاش من، به ضبط مسجد هم رسیده بودم! خیلی منتظر ماندم تا ضبط آن روز تمام شد و توانستم خلوتی برای رسیدن به جزئیات کار با اعضای گروه پیدا کنم. محمدرضا هنرمند که گویی هزاران سودا دارد در میانه «زیرتیغ» حاضر به گفت‌وگو نشد و بعدها هم به سئوالات مکتوبم پاسخ نداد اما من «زیر تیغ» را رها نکردم. اسلامی تهیه‌کننده پروژه زیر تیغ که برای شبکه اول تلویزیون کلید خورده است مرا در جریان این امر گذاشت. قصه و داستان آنچه می‌گذشت را شاید می‌بایست از زبان هنرمند می‌شنیدم ولی در عین حال اسلامی معتقد بود: «قصه‌ای بسیار سخت دارد.» این را بعد از صحبت‌هایمان از میان چند جمله‌ای نوشته محلوجیان «نویسنده اثر» بیشتر درک کردم: قصه‌ای از میان دلواپسی انسان بین تنهایی و پنجره‌هایی برای دیدن. تهیه‌کننده زیر تیغ گفت: «پروژه حدود شش ماه است که شروع شده، پیش‌بینی ما برای پایان کار ضبط و اتمام پروژه تیرماه امسال خواهد بود و احتمالاً پیش‌بینی پخش آن در فصل زمستان.» از اسلامی پیرامون مناسبت‌های خاصی که در تلویزیون باب شده پرسیدم و او پاسخ داد: «کار برای مناسبت خاصی پیش‌بینی نشده و امیدواریم در زمان خوبی پخش شود.» اسلامی در مورد بازیگران و دست‌اندرکاران پروژه ادامه داد: «در این سریال بازیگرانی نظیر پرویز پرستویی، فاطمه معتمدآریا، آتیلا پسیانی، سیاوش طهمورث، هوشنگ توکلی، کوروش تهامی، الهام حمیدی، کاظم بلوچی، نگار جواهریان و فریبا جدیکار به ایفای نقش پرداخته‌اند. مدیریت فیلمبرداری برعهده مهدی مجدوزیری و نویسنده مجموعه نیز سیدعلی‌اکبر محلوجیان است.» وی ارزیابی خودش را از کار اینچنین بیان می‌کند: «تا زمانی که پروژه به مرحله مونتاژ نرسیده، پیش‌بینی عجولانه است.» هنرمند بعد از کاکتوس۳ اولین سریالی است که برای تلویزیون کلید زده است آن هم با حال و هوایی متفاوت. اسلامی معتقد است: «ما هم فکرش را نمی‌کردیم اما هنرمند بعد از خواندن متن رضایت خود را اعلام و از کار بسیار استقبال کرد.» اسلامی که تهیه‌کننده پروژه‌هایی چون رعنا به کارگردانی داود میرباقری بوده از حواشی کار رضایت دارد و همت اهالی محل را بسیار خوب برای ادامه کار بیان می‌کند. استاد محمود سریال را قبل از آنکه لوکیشن را ترک کند گوشه‌ای می‌یابم و می‌پرسم: «آقای پرستویی چرا محمدرضا هنرمند؟» و او متواضعانه پاسخ داد: «با اعتمادی که به محمدرضا هنرمند داشتم کار را پذیرفتم. به اعتقاد من او کسی است که توانایی کار را دارد.» پرستویی اصرار زیادی در لو ندادن داستان و نقش داشت و من اصرار زیادتر به یافتن اینکه اوس محمود کیست؟ «هنوز هیچ کدام از عوامل راجع به کار صحبت نکرده‌اند، من نیز ترجیح می‌دهم صحبتی نکنم، هر کدام به سهم خودمان سعی داریم و تلاش می‌کنیم تا کار را خوب انجام دهیم، با توجه به اعتقادی که به محمدرضا هنرمند دارم فکر می‌کنم که کار خوبی خواهد شد، فعلاً هم نمی‌توانم بگویم نقشم را درست بازی کرده‌ام، زمانی می‌شود ارزیابی کرد که دیده بشود. الان در دل کار هستیم و حدس زدن مشکل. با اعتمادی که به کارگردان داریم فعلاً کار می‌کنیم امیدواریم از هر حیث کار خوبی برای بیننده‌ها باشد.» از او راجع به کار در یک سریال و اینکه مدت‌ها گذشته تا دوباره او را بیننده‌ها در یک سریال ببینند می‌پرسم و او: «سریال‌های زیادی به من پیشنهاد شده ولی من قبول نکرده‌ام، به طور کلی کار در سریال‌ها را به نوعی دوست ندارم منتها از آنجایی که دلم برای مخاطب تلویزیون هم می‌تپد احساس می‌کنم هرازگاهی اگر کاری خوب، جاندار و کاری باشد که بتواند با بیننده ارتباط پیدا کند، البته با کارگردان خوب و اکیپ خوب کار را می‌پذیرم. برخلاف ذهنیت‌هایی که بسیاری راجع به من دارند، نیاز مالی و یا بحران سینما باعث نشده من بازی در این سریال را قبول کنم و یا این ذهنیت که ممکن است بگویند باز هم پرستویی، فاطمه معتمدآریا و محمدرضا هنرمند دور هم جمع شده‌اند تا دوباره یک کار طنز انجام دهند، این گونه نیست، کار کاملاً جدی است و شاید هم جدی بودنش وجه تشابهش با «خاک سرخ» باشد.» او صحنه را ترک می‌کند و من در این فکر که آیا این بار نیز بیننده‌ها منتظر دیدن او در قالب تلویزیون خواهند بود؟

■ برداشت آخر:

سادگی بعضی سوژه‌ها خیلی‌ها را از آن دور می‌کند و خیلی‌ها را به آن نزدیک اما به گمان من مشکل‌ترین سوژه‌ها همین‌ها هستند. همین سادگی‌های دم‌دستی خودمان. همین رفت‌وآمدها. همین رفتن‌ها و نیامدن‌ها همین چشم‌انتظاری‌های کوچک و دلگیری‌های کوچک‌تر. همین‌ها که همه روزها و شب‌های ما را با خود برده‌اند و همین‌ها است که وقتی رنگ تصویر به خود می‌گیرند مردم نیز روزها و شب‌هایشان را به یاد آن تصاویر و آدم‌ها می‌گذرانند. چقدر همه ما تصویر به یاد داریم. حکایت غریبی است گاهی دلتنگیم بی‌آنکه بدانیم و گاهی می‌دانیم که دلتنگیم و غریب‌تر آنکه می‌خواهیم دلتنگی‌هایمان را ببینیم. همان دلتنگی‌هایی که گاهی وقت‌ها از دوروبری‌های خودمان هم پنهانش می‌کنیم اما دوست داریم در کنار همان‌ها آنها را ببینیم با آدم‌های دیگر و این بار این آدم‌های دیگر که در همین نزدیکی ما بودند و هستند با اسامی دیگر در «زیر تیغ» دور هم آمده‌اند و می‌خواهند حکایت ما را از زبان خودشان برایمان بگویند و به ما شاید نهیب بزنند که دور نیست روزی که ما نیز قصه‌ای بشویم برای دیگران که آنها نیز در زمان آینده‌دار دیگری ما را ببینند. آی آدم‌ها، آی آدم‌ها.

یک ملو درام بعد از کاکتوس‌ها

مهربانو ابدی دوست: در حالی که اغلب مخاطبان شبکه‌های مختلف نسبت به پایین بودن کیفیت مجموعه‌های تلویزیونی در حال پخش یا پخش شده در فصل اول سال جاری گلایه دارند، خبر تولید مجموعه‌های جدید تلویزیونی از سوی کارگردانان امتحان‌پس‌داده می‌تواند بار دیگر نوید فصل خوبی در تولید مجموعه‌های خوب و پر مخاطب را بدهد. از این میان باید به مجموعه در حال تولید زیر تیغ به کارگردانی محمدرضا هنرمند اشاره کرد. مجموعه‌ای که در حال حاضر چیزی حدود ۷۰ درصد از کار ضبط آن انجام شده و قرار است در سال جاری از شبکه اول سیما پخش شود. محمدرضا هنرمند متولد ۱۳۳۲ در تهران فوق‌دیپلم رشته الکترونیک مخابرات کار هنری خود را در گروه تئاتری چاپلین شروع کرد. نمایش «حصار در حصار» اولین تجربه کارگردانی وی بود. از دیگر نمایش‌هایش می‌توان به «نمایش بی‌کلام» اشاره کرد. او با ساخت فیلم‌های کوتاهی در حوزه هنری به یکی از فعالان حوزه هنری تبدیل شد. فیلم زنگ‌های او در حوزه هنری یکی از مهم‌ترین تولیدات این مرکز در آن سال‌ها محسوب می‌شود که به نوعی خط مشی آن را نیز نشان می‌داد. هنرمند از آن دست کارگردان‌هایی است که در کارنامه سینمایی‌اش تقریباً در ژانرهای مختلف سینمایی تجربه دارد و از همه مهمتر در این تجربه‌ها نیز موفق عمل کرده است. «مرگ دیگری» (۱۳۶۱)، «گورکن» (۱۳۶۳)، «زنگ‌ها» (۱۳۶۴)، «رد پایی بر شن» (۱۳۶۶)، «دزد عروسک‌ها» (۱۳۶۸)، «دیدار» (۱۳۷۲)، «مرد عوضی» (۱۳۷۷)، «مومیایی۳» (۱۳۷۸) و «عزیزم من کوک نیستم» (۸۱–۱۳۸۰) کارنامه سینمایی متنوع او را در نوع‌های مختلف شکل می‌دهد. هنرمند فعالیت خود در تلویزیون را با فیلم تلویزیونی «مرگ دیگری» آغاز کرد که در نوع خود کار قابل تاملی بود. مجموعه‌های کاکتوس یک، دو و سه نشان داد که هنرمند علاوه بر موفقیت در عرصه سینما، می‌تواند به یکی از پرمخاطب‌ترین مجموعه‌سازان تلویزیونی تبدیل شود. در کاکتوس‌ها با کارگردان هوشمند و منتقدی روبه‌رو بودیم که بی‌محابا به نقد مسائل امروز ایران پرداخت و یکی از قابل تامل‌ترین مجموعه‌های تلویزیونی این سال‌ها را ارائه داد. پخش کاکتوس با واکنش‌های مختلفی در زمان خود روبه‌رو شد. هنرمند که با این دو مجموعه نشان داد ساختار تلویزیون را به‌خوبی می‌شناسد و می‌تواند یکی از بهترین‌ها باشد، هم‌اکنون درگیر ساخت مجموعه دیگری به نام «زیر تیغ» است. این مجموعه با توجه به موضوع جذاب و بازیگران حرفه‌ای که دارد، در حال حاضر به عنوان یکی از مهم‌ترین و خبرسازترین پروژه‌های تلویزیونی محسوب می‌شود. پرویز پرستویی، فاطمه معتمدآریا، کوروش تهامی، الهام حمیدی، آتیلا پسیانی، نگار جواهریان و هوشنگ توکلی به عنوان بازیگران اصلی در زیر تیغ بازی دارند. متن این سریال که به‌وسیله علی‌اکبر محلوجیان نوشته شده است، داستان دو دوست به نام‌های محمود و جعفر را به تصویر می‌کشد که چندین سال کنار هم در یک کارخانه کار می‌کنند و روابط دوستانه و خانوادگی عمیقی دارند، برای اینکه روابط‌شان محکم‌تر شود، تصمیم می‌گیرند دختر و پسرشان را به عقد همدیگر دربیاورند. در این بین محمود که به سمت سرپرستی انبار کارخانه منصوب شده است، به اتهام دزدی دستگیر می‌شود و تحت تحقیقات پلیسی قرار می‌گیرد و همه شواهد دلالت بر مجرم بودن او دارد. این مسئله روابط خانوادگی و دوستی محمود و جعفر را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد و... محلوجیان در کارنامه خود فیلمنامه‌های تلویزیونی دیگری نیز دارد که از آن جمله می‌توان به مجموعه تا غروب اشاره کرد. از قرار معلوم زیر تیغ در حال و فضای متفاوتی با سری کاکتوس ساخته می‌شود. نگاه انتقادی به اجتماع امروز نیز در مجموعه وجود دارد. البته هنوز نمی‌توان حرف قطعی در این باره زد و باید همه چیز را موکول به زمان پخش آن کرد.

یادداشت

«زیر تیغ» چگونه شکل گرفت؟

سیدعلی‌اکبر محلوجیان*

هر آدمی یک قصه است و ما هر روز بی‌اعتنا از کنار هزارها قصه عبور می‌کنیم بی‌آنکه خبردار شویم. قصه بعضی از آدم‌ها نوشته می‌شود و خوانده هم می‌شود، قصه بعضی نوشته می‌شود اما خوانده نمی‌شود اما قصه بیشتر آدم‌ها نه نوشته می‌شود نه خوانده می‌شود. روزانه هزاران نفر می‌میرند و هزارها به دنیا می‌آیند اما هیچ کس نه از مرگ این نه از تولد آن باخبر نمی‌شود. انگار نه انگار. مرگ این آدم‌ها مثل سوختن سیگار می‌ماند، هیچ‌کس صدایش را نمی‌شنود. «زیر تیغ» قصه چند تا از همین آدم‌ها است. آدم‌هایی معمولی که قصه‌ای دارند که می‌توان نشست و خواند و احیاناً عبرت گرفت یا نگرفت. اما اصرار دارد آنها را زیر ذره‌بین احساس جمع بگذارد و بگوید ببین این آدم سر به زیری که از کنار دیوار می‌گذرد و برای تو حتماً یک نقطه از سطر بلند زندگی هم نیست چه قصه غریبی دارد. چرا به او علاقه نشان نمی‌دهیم. او را دوست داشته باش، غصه‌اش را بخور، با محبت به او نگاه کن و دلواپس قصه‌اش باش. بله، همین آدمی که سر به زیر از کنار دیوار می‌گذرد.

سال‌ها است به سوژه‌ای فکر می‌کنم که در یک محله اتفاق می‌افتد. محله‌ای با دو کوچه عمودی و افقی. یک آپارتمان چند واحدی و چند خانه حیاط‌دار. هر بار یکی از اهالی محله قهرمان قصه‌ای می‌شود و دیگران در حاشیه قرار دارند و بعد او را رها می‌کنیم و دیگرانی قهرمان قصه می‌شوند در حالی که آدم اولی در جایی از قصه مثل یک عابر که نان سنگکی در دست دارد و به سمت خانه می‌رود در این قصه هم حضور دارد.

«زیر تیغ» قصه یکی از آدم‌های همین محله است. پیرمردی را می‌شناختم که آگهی ترحیم دوستانش را در آلبومی نگهداری می‌کرد. در آگهی ترحیم معمولاً عکسی از مرحوم هم چاپ می‌شود. پیرمردی پرسید اگر کسی بفهمد کدام یک از عکس‌هایی که می‌اندازد روی آگهی ترحیمش چاپ می‌شود آیا آن عکس را می‌انداخت؟ خودش آن عکس را انداخته بود و اعلامیه ترحیمش آخرین برگ آلبوم شد. «زیر تیغ» عکسی است که روی آگهی ترحیم چاپ شده است و یادآوری می‌کند اگر یک لحظه غفلت کنیم ممکن است گرفتار گیر و گداری بشویم که گرد ما چنبره می‌زند ماروار! وقتی که تنها باشی، وقتی هیچ‌کس منتظرت نباشد، وقتی هیچ جایی نداشته باشی که بهش پناه ببری، وقتی هیچ روزنه امیدی نیست، وقتی همه روزنه‌ها بسته است با تیزی ناخن دیوار ناامیدی را خراش بده و دنبال یک روزنه امید بگرد. «زیر تیغ» تلاش این خراش است. «گاهی کارها خود به خود جور می‌شود گاه به صد تمهید ناجور می‌شود»، اتفاقی که برای «زیر تیغ» افتاد حکایت همین مصراع از شعر است، یک‌بار همه چیز دست به دست هم داد تا این قصه به شکل مرغوب تولید شود. کارگردانی کاربلد، بازیگرانی خبره و تهیه‌کننده‌ای در جهت بهتر شدن کار! امیدوارم نتیجه این زحمات جنس مرغوبی شود.

*** نویسنده «زیر تیغ»**

بخشی از فیلمنامه «زیر تیغ»

در سلول زندان محمود شخصیت اصلی قصه با وکیل بند درددل می‌کند.

محمود: ساعت چنده؟

سید: بش فکر نکن.

محمود: چه روزیه؟

سید: یکی از روزای خدا...

محمود: می‌خوام بدونم

سید: دو ساعت به دسته مونده

محمود: یعنی چی؟

سید: دم دمای غروب.

محمود: غروب...

سید: دلتنگیت واسه همینه... غروب جمعه است.

محمود: (مکث) اما غروبای جمعه ما قشنگ بود. دست لیلامو می‌گرفتم و با هم می‌رفتیم پارک. اون سرسره سوار می‌شد... من تابش می‌دادم... از دکه تو پارک دو تا بستنی می‌خریدیم و با هم مسابقه می‌ذاشتیم کدومون دیرتر تموم می‌کنه. من همیشه می‌باختم. بعد دو سیر تخمه آفتابگردون می‌خریدیم و می‌اومدیم خونه. یه نوار کارتون می‌ذاشتیم و همه با حظ تماشاش می‌کردیم به نام لیلا و به کام ما. تو عمرم هیچ فیلمی رو به اندازه کارتون دوست نداشتم.. سفره که جمع می‌شد من به لیلا دیکته می‌گفتم و یه کاری می‌کردم که حتماً بیست بگیره. دختر بزرگم لجش در می‌اومد و می‌گفت از نظر روانشناسی درست نیست. ولی کی به روانشناسی کار داشت. من دلم می‌خواست بچه مو خوشحال کنم که وقتی می‌خوابه خوابای خوب ببینه... غروبای جمعه ما قشنگ بود.

سید: اونوقت همه این قشنگی‌ها رو آش و لاش کردی و خودتو انداختی میون یه مشت آش و لاش.

محمود: سید صدبار، هزار بار ده هزار بار اون آنی که تومیگی جلوی چشمام مجسم کردم و تقلا کردم آخرشو به جور دیگه تموم کنم. اما وقتی از خیالاتم میان بیرون می‌بینم هیهات، همه‌اش خیالات بود.

سید: خوراک شب و روز یه زندونی همین خیالاته...

محمود: لیلای من وقتی غلط می‌نوشت با پاک‌کنی که ته مدادش بود غلطشو پاک می‌کرد. خوش به حالش... سید... کاشکی ته مداد زندگی هم پاک‌کن داشت! آدم می‌تونست غلط‌هاشو پاک کنه و درستشو بنویسه. ولی حیف...

یک زندانی جلوی سلول می‌آید.

زندانی: سید زیر هشت کارت دارن.

سید دستی به شانه محمود می‌گذارد از سلول بیرون می‌رود. ما با محمود می‌مانیم. او زانوها را بغل می‌کند و سر به زانو می‌گذارد.